

شعری منتشر نشده از مسعود کیمیایی

شعر:

اسبی هستم
که باقلب دویده‌ام فکرمی کنم
باخودم هستم
فکرمی کنم
کدام خودم هستم
ده‌ها بار بعل عوض کردم
هزاران بار عرق گیری شدم
تنفر از فلز و شلاق
قلری که مهم‌رمی شودو
به‌تنم کوبیده‌می شود
قلری که در دهانم بجای علف
جوییده‌می شود
در تمام غروب‌ها
در تنم، تنها شدم
در چندین قله
با دوست بلند شدم
روی دوپایم
سپار ششپه‌ما کشیدم
تا به‌مادیانی زیبا
به عشق شدم

مرا هدی می‌خواستند
شاه‌به‌شاه
فرمانده‌به‌فرمانده
دست‌زنانشان که
صاحبانم بودند بر تن تیمار شده‌ام
کشیده‌می شد
در دو جنگ
فرمانده‌هایی را نجات دادم
تا سرفه کردم
تا سرفه‌ها کردم
تو ای مادیان زیبای من
فرمودی به‌سرزمینی که
سرزمین اسبان نبود
با دروغ تو را ز من
جدا کرد و دو تنها
رها کردند
برای بارگشی، نه جنگ
نصیب به‌سهم‌هایم، بستند
صاحبان دزد
شلاق‌ها به‌تنم زدند

دیگر مرا به کارهای پست می‌بردند
خسته‌ام کردند
میان‌یال‌های نشسته‌ام
تن‌بی‌چانم
مانده‌ام تنها بوی کره و دوست
روزگاری شده
بی‌علف‌ماندم
تا تن سبز چرا
از یادم رفته‌باشد
سهم‌های سپید ما بی مصرف
دندان‌های زرد شکسته‌ام بی کار
قفسی در انتهای اصطبل
بی‌هوده‌ام کرده‌بود
چه آرام و قبیح
به‌تارکیم بردند
کجاست بوی علف و دریا
کجاست دست‌زنی
که مانوازش می‌کرد
و من بیاد مادیانم
از میان دو چوب شکسته‌ی دیوار اصطبلم

با تردید افسرده‌ام می‌بینم
که آن دریاست؟
چرا دیگر صداها، مادیانی مرا صدا نمی‌زد
چرا دیگر باهم علف‌های سبز نخوردیم
نفس‌های خسته و نوزدیک‌بم‌رگم
به سکوت می‌رود
من تمام یارم را
تمام‌تورا
باقلب دویده‌ام عاشق شدم
روزی از دریا
هزاران مادیان زیبا
بیرون خواهند شد
شبهه‌ها خواهند شبیدو
بسمت من خواهند شد
و من تورا در تنگسگی
پیدا خواهم کرد بیه‌خانه‌ای دیگر
خواهم برد
که به‌درباو علف و عشق
تردیدی نباشد



■ **جواد طوسی:** می‌دانیم قبل از ورود به حوزه فیلم‌نامه‌نویسی و کارگردانی، به‌عنوان «منتقد سینما» نقد مفصلی درباره فیلم «قیصر» در چند شماره مجله «فیلم و هنر» نوشته بودید. بد نیست گفت وگور با ما مرور یادآوری این نقد برای نسل جوان فعلی که احتمالاً آن را نخوانده است آغاز کنیم. به‌عنوان یک عاشق سینما در انبوه فیلم‌های ایرانی و خارجی که تا آن زمان دیده بودید، «قیصر» چه مشخصه‌ها و نکات برجسته‌ای داشت که نظرت را جلب کرد؟

سیروس الوند: به اعتقاد من کیمیایی فیلمسازی در ایران را جدی کرد. تا قبل از «قیصر» انگار سینما شوخی بود و غالب فیلم‌ها نقش و حضور جدی نداشتند. در یک بررسی کلی، پیش از کیمیایی و این فیلمش با چند اسم روبه‌رو هستیم: ابراهیم گلستان، فریدون رهنما، فرخ غفاری، جلال مقدم و داوود ملایور که بعدها از این حلقه روشنفکری سینما یک چهره مطرح دیگر یعنی هژیر دارپوش را هم داریم. هیچ‌کدام از این افراد که بعدها فیلم‌های مطرحی هم ساختند نتوانستند مخاطب را پرورش بدهند و در او سلیقه‌ای به وجود بیاورند و بگویند که- مثلاً- سینما فقط «گنج قارون» نیست؛

اگر چه «گنج قارون» هم برای من فیلم محترمی است. خوب، تماشاچی این فیلم «گاو» را دوست ندارد و متقابلاً مخاطب «گاو» هم «گنج قارون» را نمی‌پسندد. اما هر کدام از اینها سینمایی است با مخاطب شناسی خودش و لازم و ملزوم هم هستند. در نهایت اینکه نه فریدون رهنما یا «سپاوش در تخت جمشید»، نه ابراهیم گلستان با وجود سوزو کاملاً مردمی فیلمش...

■ **البته با اجزایی شخصی و روشنفکرانه...**
بله... نه فرخ غفاری یا «شب قوری» و «جنوب شهر» و «عروس کدومه» و نه داوود ملایور یا «شور آهو خانم» که اقتباس از یکی از بهترین رمان‌های ایرانی است، امتیاز برجسته «قیصر» و سازنده‌اش را ندارند. «قیصر» از دل همان مناسبات «فیلم‌قارسی» بیرون می‌آید، با همان عوامل و بازیگران... و... اما مخاطب اجرایی تازه می‌بیند. مثال کوچکی اینکه در همه فیلم‌ها در ورود به خانه پرده‌ای کنار می‌رفت و به پلاتو می‌روم «اصغر بیچاره» می‌رسید و می‌شد شنید. هیچ وقت با عبور از حیاط وارد خانه نمی‌شدیم؛ حتی در «خشت و آینه» که همسایگان آن مرد (هاشم) برایش خیلی مهم هستند. در واقع، با کیمیایی است که دوربین به حیاط و هشتی و پشت‌بام و تشری فروشی و حمام و قهوه‌خانه و... می‌رود و لوکیکن معنا و مفهوم و عینیت پیدا می‌کند و برایش فرم و زبان نمایشی و اجرایی مستقل تجویز می‌شود. همه اینها در سینمای ایران فراموش شده بود. خیابان اکثر فیلم‌ها، خیابان‌های پارس فیلم، بود و لوکیکن پولدارهاش هم «مهرگان فیلم» و آن پله‌های معروف که بارها می‌روم احمد قدکچیان از آن پایین می‌آمد و به فردین می‌پرید که «دخترم را به تو نمی‌دهم» داخل پرانتز یک نکته جالب هم بگویم. عین همین صحنه را در «هامون»

هم می‌بینید که خانم توران مهرزاد به شکلیایی می‌گوید «چقدر پول می‌خواهی؟» و پاسخ می‌شود که «عشق من را نمی‌شود خرید». دیالوگ‌ها و میزانشن و مناسبت با همان است، اما اجرا خیلی قوی است. این نوع اجرا و بردن دوربین به مکان‌های واقعی در فیلم «قیصر» خیلی خودش را نشان می‌دهد، انگار دفعه اول است که ما داریم راه‌آهن و قطار و بازارچه و حمام می‌بینیم. همه بازیگرها هم در «قیصر» خوب هستند. هر کس دو خط دیالوگ دارد، یا درست انتخاب شده یا درست با او کار شده است. چیزهایی که در فیلم‌های دیگر اصلاً معنا و مفهوم نداشت، اهمیت می‌یابد.

■ **از جمله شیوه قصه‌گویی و روایت‌پردازی و پایان‌بندی تراژیک آن.**
بله، خط‌قصه در «قیصر» خیلی پررنگ است. برخلاف فکر کردند با بالا بردن تعداد مقفولان، فروش فیلم بیشتر می‌شود. اگر قیصر سه نفر را کشت عبدالله غیابی در فیلمش «کیفر» هفت نفر را می‌کشد و امیر نادری هم در «تنگسیر» ۴ نفر را. منتها هیچ‌کدام موفقیت تجاری و اقتصادی «قیصر» را ندارند. با وجود اینکه داستان «تنگسیر» براساس رمان مشهوری است و همان مناسبت‌ها را گرفته اما اجرا و شیوه تازه در داستاگویی دارد. از طرفی، جلوتر از آن باید سال ۱۳۴۴ را سالی سرنوشت‌ساز در سینمای ایران بدانیم. فیلم

«خشت و آینه» اکران می‌شود اگر چه جریانی نمی‌سازد اما «گنج قارون» تأثیر می‌گذارد و بسیاری از فیلم‌ها - تا سال‌ها- شبیه «گنج قارون» می‌شود و نه «خشت و آینه». این ماجرا ادامه دارد تا اینکه با «قیصر» یک فرمول تازه پیدا می‌شود اما خود کیمیایی دنباله‌رو آن نیست و «رضا موتوری» را می‌سازد. اوبا «قیصر» یک فرمول دست همه فیلمسازهای می‌دهد، اما خودش از آن تبعیت نمی‌کند. این ارزشمند است. مرحوم علی حاتمی که هیچ‌کس جای خالی او را پر نکرد و پر نخواهد کرد، بعد از «حسن کچل» قصد ساخت فیلم «ملک خورشید» را (در همان فضاهای «حسن کچل») داشت. اوبرای این فیلم مدت‌ها به‌روز وثوقی را به پارک قیصریه می‌برد تا با کلاهخود روی اسب بدون زین تمرین کند. هنوز فیلمبرداری شروع نشده بود که «قیصر» اکران می‌شود و فروش بالایی می‌کند. آقای مصیبی تهیه‌کننده فیلم حاتمی می‌گوید یک فیلم شبیه «قیصر» برای ما بساز. علی خداییامرز ۱۵ روز به کاشان می‌رود و «طوقی» را می‌نویسد. همان عوامل و بازیگرها و فیلمبردار و آهنگساز «قیصر» می‌آیند و او «طوقی» را می‌سازد. در طول تاریخ فیلمی نداریم که هم افراد متخصصی مثل گلستان و دربان‌داری و پرویز دواپی و فریدون هویدا دوستش داشته باشند و هم عامه مردم- سخت‌ترین فیلم، فیلمی است که هم منتقد را راضی کند هم تماشاگر را.

■ **این پل ارتباطی بین تماشاجی عام و روشنفکر تا فیلم سفر سنگ، مشخصه کیمیایی می‌شود.**

اعتبار هیچ‌کاک هم به همین است. بُعد سخت‌تر ماجرا اینجاست که هم خودت فیلمت را دوست داشته باشی و هم تماشاچی. معمولاً وقتی خودت فیلمت را دوست داشته باشی، تماشاچی فیلم را دوست ندارد و وقتی بخوای تماشاچی را راضی کنی باید از علایق خودت بگذری. یک روز جلال مقدم به من گفت فیلم پر فروش ساختن که کاری ندارد. فیلم «راز درخت سنج» را ساخت که فروش نکرد.

■ **همنطور که «صمد و فولاد زره دیو» اش فروش نمی‌کند.**

آن که فاجعه بود؛ آن هم در اوج ایامی که هر فیلم «صمد» فروش می‌کرد. دلپیش ادا و اطواری‌های روشنفکری فیلم مقدم بود، در حالی که صمد با همان صمد بودنش جذاب بود.

■ **در یک بازنگری تاریخی، چقدر شکل‌گیری «موج نو» را جدی می‌دانی؟ برخی آن را نهضت و جریان نمی‌دانند، در حالی که در نگاه واقع‌بینانه بسیاری از فیلمسازان مستعد و خوشفکر آن دوره زاییده «موج نو» هستند. از منظر دیگر، فراموش نکنیم که رسانه و مطبوعات در معرفی فیلمسازی مثل مسعود کیمیایی و فیلمش «قیصر» و جهت‌دهی درست آن تأثیر داشت. اصلاً نمی‌شود نقش پرویز دواپی و هفته‌نامه‌هایی چون «فردوسی»، «سپید و سیاه»، «فیلم و هنر»... را در آن مقطع نادیده گرفت.**

اساساً مطبوعات و نقد سینمایی در فیلم ایرانی یا «قیصر» جدی شد. پیش از آن کمتر نقدی راجع به فیلم‌های ایرانی نوشته می‌شد. انگار ادا داشتند و سینمای بومی را در حدی نمی‌دیدند که راجع به آن نقد بنویسند و تحلیلی درباره‌اش داشته باشند. خیلی‌ها - حتی آنهایی که به تولیدات داخلی فحش می‌دادند- سر ذوق آمدند تا له یاعلیه «قیصر» نقد یا مقاله‌ای بنویسند. به اعتقاد من «موج نو» کاملاً نهضت بود و فقط قرار و مدارهای از پیش تعیین شده نداشت. بعید می‌دانم در نهضت «نئورالیسم» ایتالیا هم روبرو تو روسلینی، ویتوریو دسیکا و لوکینو ویسکونتی با هم قرار و مدار گذاشته باشند. نئورالیسم، زاییده شرایط پس از جنگ بود. از تمام چیزهای ظاهر فریب و گول زنده دور شد. آدم‌ها، لباس‌هایشان و کوچه و خیابان واقعی شد. همان چیزی که بعدها باعث جهانی شدن کیراستمی و «خانه دوست کجاست؟» او شد. از طرفی، اتفاقی کم و بیش شبیه به موجودیت «نئورالیسم» را در فرانسه داریم. با این توضیح که در آنجا منتقدان مجله «کایه دوسینما» با هم تعامل دارند.

■ **ویژگی و تشخیص ژورنالیستی و هنرمندانه‌شان این است که جدا از پایه‌گذاری «نگره مؤلف» اکثر قریب به اتفاق شان فیلمسازان مطرحی می‌شوند...**

«موج نو» فرانسه به وجود می‌آید. این

دو نهضت اواخر دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰، حریف آمریکا و سینمای هالیوود می‌شوند. دهه ۶۰ هم‌زمان با دهه ۴۰ ماست که دهه تئاتر و ژورنالیسم است و از این همزمانی- تا حدودی- در نقد ادبی تأثیر می‌پذیریم. چهره‌هایی چون برهانی، دستغیب، سپانلو، نصرت رحمانی و... شاعران بعد از نیما حضور فعال دارند. تئاتر هم حرکت‌هایی دارد و برای اولین بار توسط مرحوم داوود رشیدی و ساموئل بکت آشنا می‌شویم و «در انتظار گودو» را می‌بینیم. سینما اما خاموش است و با «قیصر» یکبار در سینما اتفاقی رخ می‌دهد. در نیمه دوم دهه ۴۰ همه رشته‌های هنری به فریاد می‌رسند؛ البته نه از وجه سیاسی بلکه از جنبه‌های هنری. هوشمندی سینمای ایران با «قیصر» اتفاق می‌افتد. از من و داوودنژاد و میرلوحی و شاپور قریب تا اصغر فرهادی همه مدیون حرکتی هستیم که با «قیصر» شروع شده است. اگر شرایطی که «قیصر» فراهم کرد به وجود نمی‌آمد، اصلاً جوانی ۲۳ ساله را به استودیو راه نمی‌دادند که به حرف‌هایش گوش بدهند، چه برسد به اینکه بودجه در اختیارش قرار دهند. این اعتماد را کیمیایی ایجاد کرد و این‌ها نباید فراموش شود. او در ۸۰ سالگی هنوز هم احساس و انرژی فیلمسازی دارد و حتماً داش می‌خواهد مخاطب داشته باشد. اصلاً کیمیایی با مخاطب و سالن سینما دیگران نگاه کنوایه‌آمیز سیاسی بُردی ندارد.

که فیلم دیده‌اید یا گرفته است. اطمینان دارم اگر تمام کانال‌های تلویزیون فیلم‌هایش را نشان بدهند، آتقدّر حال نمی‌کند که در سالن سینما فیلمی از او نشان داده شود. چرا فیلمساز با چنین عقبه و تفکری را به خاطر یک فیلم ضعیفش شمات می‌کنیم؟ به هر حال وقتی زانی فیلم می‌ساز، فیلم‌های متوسط و ناموفق‌تر زیاد می‌شود. کمیت بالا روی کیفیت کار تأثیر می‌گذارد.

■ **با این فتح باب، به جایگاه فعلی فیلمسازی با چنین قدمت انکارناپذیر تاریخی برسیم. فیلمسازی که بیش از پنج دهه را پشت‌سر گذاشته و همچنان سرپا است و می‌خواهد فیلم بسازد و البته کارنامه پر فراز و نشیبی طی این دوران داشته است. فراموش نکنیم که کیمیایی معروف‌ترین فیلمساز دوران «موج نو» از نظر محبوبیت و موفقیت نزد «مخاطب عام» و طیف روشنفکر جامعه بوده است. منتها برای او که بعد از ساموئل خاچیکیان این شخصیت**

را پیدا کرده که اسمش عاملی برای جذب مخاطب در اقصا و طبقات مختلف باشد، چه اتفاقی می‌افتد که در سینمای بعد از انقلاب چنین تصویرپرگنتر استی از خود ارائه می‌دهد؟ فراتر از تجارب کارگردانی خودت، در مقام یک منتقد منصف که همیشه به نسل‌های قدیمی و کهنه کار اداای احترام داشته‌ای، برایمان بگو که این سایه روشن به چه عواملی بازمی‌گردد؟ این نکته را هم فراموش نکنیم که کیمیایی به‌دلیل خصایص و نوع جولاندهی‌ای که دارد در «خط قرمز» این دوران قرار می‌گیرد و دوست و پالش‌از بُعد مضمونی، دیدگاه و جهان‌بینی و پرداختن به مفاهیم انسانی و حسّی و غریزی بسته می‌شود و جنس فرماترگرای اش در نقطه‌ای مخدوش‌شونده قرار می‌گیرد.

اساساً آدمی که کیمیایی انتخاب می‌کند از انبوه جمعیت نیست و شخصیت‌های خاصی را طراحی می‌کند. نوع اختناق زمان شاه با کیمیایی همخوانی دارد. در آن اختناق حتی نمی‌شود «گوزن‌ها» را ساخت. درست است که تغییراتی می‌دهد ولی همین که «گوزن‌ها» را می‌ساز، یعنی علامتی دیدی که می‌توانی به حوزه‌هایی وارد شوی. اما فضای بعد از

■ **البته بعد از اکران عمومی، در فضای مجازی با چنین قدمت انکارناپذیر تاریخی برسیم. فیلمسازی که بیش از پنج دهه را پشت‌سر گذاشته و همچنان سرپا است و می‌خواهد فیلم بسازد و البته کارنامه پر فراز و نشیبی طی این دوران داشته است. فراموش نکنیم که کیمیایی معروف‌ترین فیلمساز دوران «موج نو» از نظر محبوبیت و موفقیت نزد «مخاطب عام» و طیف روشنفکر جامعه بوده است. منتها برای او که بعد از ساموئل خاچیکیان این شخصیت**

ای کاش من آن شور و شوق را حفظ می‌کردم یا فرصت داشتم تا نقدی شبیه آنچه بر «قیصر» نوشتم برای «قاتل اهلی» بنویسم. «قاتل اهلی» گزارشی تلخ و شجاعانه درباره شرایط فعلی ایران است. در همه زمینه‌ها.



بررسی سیر فیلمسازی مسعود کیمیایی در گفت‌وگوی جواد طوسی با سیروس الوند

سوار خسته‌ای که همچنان می‌تازد

ترکس عاشوری
خبرنگار

مسعود کیمیایی فیلمساز، رمان‌نویس و شاعر ایرانی امروز وارد ۷۹ سالگی می‌شود. فیلمسازی که نقش مهمی در تحولات تاریخ سینمای ایران داشته و از آن دست چهره‌هایی است که از آثار خود فراتر رفته و حتی کلمی فیلم خوب هم نسازد جایگاهش در حافظه تاریخ سینمای ملی ما ویژه و خدشه‌ناپذیر است. به بهانه سالروز تولد این فیلمساز از جواد طوسی منتقد سینما خواسته‌ام تا با سیروس الوند ضمن مرور مسیر پر تلاطم زندگی هنری کیمیایی درباره جایگاه تحول‌ساز او در تاریخ سینمای ایران به گفت‌وگو بنشینند. در این گفت‌وگو نشانه‌های مخوری سینمای کیمیایی از جمله قهرمان گرایی، نوع نگاه اجتماعی توأم با صراحت لحن او، دیالوگ‌نویسی منحصربه‌فردی که تقلید‌ناپذیر است و زمان‌زمن تبدیل به ضرب‌المثل و تکیه‌کلام شده، نگاه عاشقانه‌اش به یک دوران سیری شده... بررسی شده است. همچنین در بی پاسخ به این سؤال بوده‌ام که چرا فیلمسازی در قواره کیمیایی با این همه اعتبار و جایگاه تاریخی برای ساخت فیلم‌های متوسطش هم تا این میزان شمات می‌شود و آثار او با ذهنیتی از پیش تعیین شده و پیروی از رسم رایج سالیان اخیر که حکم به پایان دوران کیمیایی داده شده، داوری می‌شود. آیا پس چشمه استعداد فیلمسازی مثل کیمیایی و مهرجویی خشکیده و دیگر نمی‌توان از آنها انتظار فیلم خوب داشت؟ و در نهایت اینکه، مقایسه این دست فیلمسازان وطنی با فیلمسازان جهانی که در دهه ۸۰ زندگی فیلم‌های معتبری ساخته‌اند تا چه میزان قیاس درستی است؟

■ **پس چرا این قدر دچار سوء تفاهم شد؟ آیا این بیشتر به اختلافات میان تهیه‌کننده و کارگردان برمی‌گردد؟**
بله، آن هم مزید بر علت بود. با حفظ احترام به همه عزیزان مطبوعات، به اعتقاد من سالن‌اهالی رسانه در جشنواره فیلم فجر سالنی مسموم است. انگار فیلمساز را به آنجا می‌کشند برای محاکمه و نه مصاحبه. باندبازی‌های عجیب و غریبی شکل گرفته است. معلوم نیست پرسشگر کیست. برای تسویه حساب‌های شخصی، فیلمساز را بهانه می‌کنند. این قضایای طبیعی نیست. یک بار در سینما شهر قصه نشست مطبوعاتی بود و رسول صدراعظمی مدیریت جلسه را برعهده داشت. کسی پرسید آقای کیمیایی تاکی می‌خواهی قاقو به بازگرت بدهی و او را با چاقو دنبال مسائلش بفرستی؟ کیمیایی جواب داد: همیشه، این پاسخش صادقانه بود. او آدم خوش را می‌سازد. حفظ کرد. لباس نمی‌شود که نباید محاکمه‌اش کنی. چون او هم توقع ندارد. تماشاچی شبیه خودش شود. بالاخره کیمیایی کمی هم لجباز عمل می‌کند.

■ **این ویژگی را مبنی بر نوعی جاه طلبی می‌دانید؟**
نه، من جنس مسعود را خوب می‌شناسم. وقتی فیلم می‌سازد خصلت‌هایی دارد که انگار همان مسعود ۲۵ ساله زمان «قیصر» است. همه آنها را حفظ کرد. لباس پوشیدنش، حرف زدنش، مناسبت‌های دوستانه و اطرافیان‌ش همان است. همان جوان ۲۵ ساله شده ۸۰ ساله، با حفظ علایق و سلیقه‌ش. فیلم‌هایش هم اتفاقاً به پیری یک فیلمساز ۸۰ ساله نیست. البته توقع هم نداشته باشید که به طراوت جوانی ۲۵ ساله باشد. او سهم خودش را در ۲۵ سالگی به سینمای ایران ادا کرده است. من دلم می‌سوزد که اینها فراموش و عادی می‌شود. من با دو دختر جوانم زندگی می‌کنم. یکی ادبیات خوانده و دیگری تئاتر و سینما. مدام کلاس دارم و در شش هفت سال گذشته ۳۰ شاگرد در فیلم‌نامه‌نویسی و بازیگری داشتم. منظورم این است که با جوانان ارتباط دارم. در برابر یک اصغر فرهادی که گیر ما می‌آید، ۲۰ تا ۳۰ فیلمساز پر ادعای ای‌دب هم گیران می‌آید. خیلی خوب است که اصغر فرهادی را داریم، سعید روستایی را داریم، آقای وحید بابا و وقتی می‌شود که از دوک کرده و تا۵ پتا بچه

نداشتم. دیگر رؤیای بزرگ او «سینما» بود. رؤیایی که آنقدر واقعی شده بود و وسعت یافته بود که در سایه مبهم آن، روز و شب را طی می‌کرد. یک بار در آن روزها می‌سرگردانی و پرسه‌های ابیدی در خیابان‌های تهران به من گفته بود: «کلید این سینما در دستان من است، روزی خواهی دید». هیچ‌کس بهتر از او نمی‌دانست که این حرف گرافه نیست. آن غروب پاییزی که صدای برگ‌ها سبب می‌شد تا آواز بیکران پرندگان را گم کنیم، ملال و برهوتی از خستگی خفته است.

دوست دارم. همین امسال محمد کارت را داشتم که «شای پروانه» اش را پسندیدم. ■ **راجع به سینمای اجتماعی جدیدی که طی این سال‌ها شکل گرفت و اصغر فرهادی سنگ بنای آن را گذاشته بعدتر صحبت خواهیم کرد. پیش از آن درباره مسیر فیلمسازی کیمیایی بیشتر صحبت کنیم. آیا این اختلالی که ایجاد شده به جنس نگاه کیمیایی برنمی‌گردد؟ مثلاً حوزه «رافقت» که در دنیای او زن‌مرد نمی‌شناسد یا خیلی جاها از این مفهوم با فراتر می‌گذارد و به یک پیشنهاد اجتماعی می‌رسد.**
اگر قرار است راجع به این نشانه‌ها صحبت کنیم، اجازه بده قبیلش به یک نکته فرعی اشاره کنم که کمتر راجع به آن گفته شده اما وقتی دقت می‌کنی می‌بینی یک فرهنگ و خصلت پشت آن است. این نکته، نگاه کیمیایی به هویت داماد است. دامادها در فیلم‌های کیمیایی دست بزن دارند. در فیلم کوتاه «پسر شرقی» دختر از دواج کرده خانواده (محبوبه بیات)، شاکی به خانه می‌آید که شوهرش کنکش زده. در «غزل» شب‌هنگام که حجت فردین) و زین‌العابدین (قریبیان) در جنگل راجع به شوهرشان حرف می‌زنند، از دست بزن شوهرش می‌گویند. در «دندان مار» رابطه زبور (گلچهره سجادی) با شوهرش همین طور است. در «اعتراض» هم در نجا و درد دل شبانه در کنار امیرعلی (داریوش ارجمند) متوجه می‌شویم که شوهر، خواهرامیر علی را می‌زند. من نمی‌خواهم بگویم لابد کیمیایی گیر داماد بد افتاده و این نگاه به فیلمش آمده است. این خصلت و فرهنگ، از دافعه نسبت به غریبه‌ای است که دارد به خانه می‌آید. برخی جاهل‌های قدیم شب عروسی، برادر عروس را تحریک می‌کردند که داماد را بزنند. این قدر که تصعب وجود داشت. من هم اینها را دیدم. یکی از دلایلی که «فریاد زیر آب» در زمینه‌هایی جسور، گستاخ و متحول شناخته شد به همین خاطر بود که دختر این شهامت را دارد که به برادرش بگوید عاشق چه کسی است. ما در شرایطی بزرگ شده بودیم که حق نداشتیم با خواهر دوستانم ازدواج کنیم. خواهر او خواهر من بود و این تصور پیش می‌آمد که از اول چه نگاهی به او داشته‌ام که حالا امدم خواستگاری را با خودش کرده و یک عمر این عشق پنهان

دوستش قدرت بوده و دوستش همکلامش شده که از دواج کرده و تا۵ پتا بچه ملا و برهوتی از خستگی خفته است.

احمد رضا احمدی از یک عمر دوستی با خالق «قیصر» می‌گوید

او گاهی «مسعود کیمیایی» است

آموخته بودیم که روزها در یک قهوه‌خانه مرده در میدان ژاله جمع شویم و در خلسه ناامیدی آمیخته به رؤیا تسلیم روز شویم. گاهی شعله کوچکی از لبخندی از پنجره‌ای در کوچه‌ای بن‌بست اما مملو از افاقا ما را به آتش می‌کشید اما این حریق عمر کوتاهی دهلیزهای ناامیدی و بی‌کسی کم‌کم

جوانی ما به یقین و بی‌شک اندوه‌بارترین روزهای عمر ما بود. عمر من و او مشترک شده بود. گاهی یک پیراهن را با هم به تن می‌کردیم. اما عجب آن بود که همان شبهه‌ها خواهند شبیدو بسمت من خواهند شد و من تورا در تنگسگی پیدا خواهم کرد بیه‌خانه‌ای دیگر خواهم برد که به‌درباو علف و عشق تردیدی نباشد